

## علم فراست در منابع اسلامی<sup>۱</sup>

هادی عالمزاده

استاد دانشگاه تهران - گروه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی alemzade@ut.ac.ir

مریم معینی نیا

پژوهشگر و دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی moeini\_nia@yahoo.com

### چکیده

(تاریخ دریافت: ۸۴/۸/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۸۴/۱۰/۲۹)

پی بردن به اخلاق و شخصیت آدمی از طریق مشاهده ظواهر جسمانی او، موضوع علم فراست یا دانش قیافه‌شناسی است که گروهی از متقدمان و متأخران درباره آن سخن گفته‌اند، از جمله بقراط سده‌ها قبل از میلاد به این موضوع توجه کرده است؛ اما تا پیش از ارسطو فراست علمی مستقل و شناخته شده نبود. در منابع اسلامی از افلیمون یونانی به عنوان صاحب‌نظر در «علم فراست» نام برده‌اند. علم فراست از طریق ترجمه منابع یونانی، به ویژه کتب طبّی، وارد جهان اسلام گردید و دانشمندانی چون رازی، ابن‌سینا، ابن رشد و جز اینان در این باب به بحث پرداختند و برخی از آنان نیز رساله‌ها و کتاب‌هایی مستقل در این موضوع تألیف کردند. رساله فی الفراسه فخر الدین رازی یکی از این آثار است که لطف الله عزیز هروی (سده هفتم ق) آن را به فارسی ترجمه کرده است.

**کلید واژه‌ها:** فراست، ارسطو، افلیمون، علم قیافه‌شناسی، فراست در منابع اسلامی.

آنچه در این نوشتار با عنوان «علم فراست در منابع اسلامی» آمده، گرچه برگرفته از تألیفات دانشمندان مسلمان و بعضاً برجسته‌ترین آنان است؛ ولی بیشتر آن‌ها نه بر پایه یافته‌های علمی پژوهشی امروز معقول و منطبق بر واقع و حقیقت است؛ و نه بر اساس تعالیم اسلامی (کلامی، فقهی و اخلاقی) مقبول و مبتنی بر مبانی شرعی. طرح و بحث

---

۱. این مقاله، به مثابه مقدمه‌ای بر «ترجمه‌ای کهن از رساله فراست فخر رازی» است که در صفحات ۱۳۹-۲۰۰ این شماره از مجله چاپ شده است.

این نوع مطالب تنها به لحاظ ملاحظات تاریخی و با هدف شناخت زمینه‌ها و علل و عوامل روحی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مؤثر در بروز خطا و صواب در اندیشه‌ها و روش‌های مطالعاتی و تحقیقاتی گذشتگان، پذیرفتنی است؛ که این خود، یکی از اهداف رویکرد دانشگاه‌ها و مراکز علمی به «تاریخ علم» به شمار می‌آید.

\*\*\*

انسان موجودی مرکب از جسم و روح است و هیچ‌یک از فعالیت‌های بدنی، روانی، رفتاری و اجتماعی او جدا از یکدیگر نیست و همه آنها به شدت در هم تلفیق شده‌اند و همین پیوستگی شدید میان اعضاء و اعمال بشری، از دیرباز گروهی را بر آن داشته است تا رابطه‌ای میان ظاهر و باطن بیابند و بدین طریق به اسرار درون وی دست یابند. این عده بر این باورند که از راه شناخت شمایل و نمای سر و صورت، دست و پا و به طور کلی اندام و اعضای ظاهر بدن می‌توان به حالات و خصوصیات درونی انسان آگاه شد و از خلق ظاهر، خلق باطن را شناخت؛<sup>۱</sup> و این دانش را فراست<sup>۲</sup> و قیافه‌شناسی<sup>۳</sup> خوانده‌اند. فراست در لغت به معنای نگاه عمیق و تیز و دقیق کردن در امری است ( ← ابن منظور، ذیل واژه) و بر این اساس، عده‌ای معتقدند که این علم، علمی فطری است و تنها اختصاص به افرادی دارد که از فهم و درک و قریحه خاصی برخوردارند و قادر به درک رموز آن‌اند؛ از این رو، برخی از افراد بی‌آنکه از کسی آموزش گرفته باشند، به طور فطری صاحب چنین قدرت و دانشی‌اند (زیدان، ۱۳).

صاحب *نفایس القنون* در تعریف فراست آورده است: «فراست عبارت است از معرفت اخلاق درونی و صفات باطنی انسان از طریق اعضای ظاهره و اشکال محسوسه، تا چون شخصی را ببیند از صورت او دریابد که خوی نیک یا بد دارد و چه کار مناسب او است؛

۱. تعریفی به همین مضمون از «علم الفراسة» در کشف الظنون نیز آمده است ( ← حاجی خلیفه، ۲/۲۲۹)؛ تعاریف جدید نیز بر این مفهوم دلالت دارد ( ← دشتستانی، ۳).  
 ۲. این واژه در فرهنگ‌های انگلیسی معادل قیافه‌شناسی (= Physiognomy) آمده است که بر علم شناخت طبع و خوی انسان دلالت می‌کند.  
 ۳. Physiognomy = قیافه‌شناسی؛ قائف (جمع آن قافه) کسی که با نظر بر اعضای بدن مولود و با (دانش و قدرت) فراست خود نسب او را شناسایی می‌کند (المنجد، ذیل «قوف»).

و فراست آن عملی است که از قراین احوال ظاهر، احوال باطن مکشوف گردد» (آملی، ۱۷۰).

در تعاریف متأخر از علم فراست گفته‌اند: مطالعه ارتباط شکل خارجی و واکنش‌های روانی، مهارت و فنی کاملاً تجربی است و قوانین علمی در آن دخالتی ندارد و تنها بر اساس مشاهده پدیده‌ها در دورانی که چندین نسل به طول انجامیده، بنا شده است. با این حال، بر پایه سخن تویبایس دانتزیگ<sup>۱</sup> (از صاحب‌نظران دانش قیافه‌شناسی) که واقعه‌ای را که بارها تکرار شده در زمره اتفاقات و تصادفات نمی‌داند و تکرار آن را نشانه وجود یک قانون کلی می‌شمارد، می‌توان از تقارنی که بارها میان ترکیب، بخصوص چهره، و طرز رفتار خاصی مشاهده می‌شود، نتیجه گرفت که میان این دو پدیده رابطه‌ای برقرار است و تتبع و استقصای انواع و اقسام این مشاهدات تجربی به تدوین «علم فراست» انجامیده است (بو، ۱۹-۲۰).

گویند بقراط پدر علم پزشکی در حدود ۴۵۰ سال قبل از میلاد به علم فراست اشاره کرده است. به اعتقاد وی عوامل خارجی بر خلق و خوی افراد تأثیر می‌گذارد و این عوامل بر چهره و ظاهر فرد نمایان می‌گردد. جالینوس، حکیم یونانی (قرن دوم میلادی) نیز بخش‌هایی طولانی و مفصل از کتاب خود را به علم فراست اختصاص داده است (زیدان، ۳).

علم فراست قبل از ارسطو (قرن چهارم قبل از میلاد) علم مستقل و شناخته شده‌ای نبود. وی شش بخش از کتاب خود<sup>۲</sup> را به این علم اختصاص داده و آثار و علائمی در ظاهر افراد را شناسایی کرده است که از روی آن علائم می‌توان به ضعف یا قوت، هوش و یا کم هوشی افراد پی برد. وی همچنین از روی چهره، رنگ، شکل مو، اعضای بدن، قد و قامت و آهنگ صدای افراد، شخصیت آن‌ها را شناسایی کرده است (همو، ۴).

جرجی زیدان اشاره‌ای به منبع خود در نقل این سخن ارسطو نمی‌کند و خواننده در نمی‌یابد که منبع او کتاب *الفراسته* مذکور در *الفهرست* ابن ندیم است، یا یکی دیگر از

---

1. Tobias Dantzig

۲. ابن ندیم در *الفهرست*، از کتاب *الفراسته* منحول ارسطو یاد کرده است (ابن ندیم، ۳۷۶).

آثار ارسطو. خوشبختانه چاپی محققانه از کتاب *الفراسته* منسوب به ارسطو اکنون در دست است که به لحاظ ارزش و جایگاه بلند علمی و تاریخی آن و نیز به سبب تأثیر گسترده و ژرفی که ترجمه آن بر نوشته‌های مسلمانان در این دانش بر جا نهاده است، به معرفی اجمالی این چاپ و نقل نخستین بند از متن عربی آن می‌پردازیم. این اثر که نوشته‌ای بسیار کهن درباره «فراست» است، اکنون با عنوان کتاب *ارسطاطالیس الفیلسوف فی فراسته*، ترجمه حنین بن اسحق المتطبب<sup>۱</sup> اکنون پیش روی ما است. ترجمه عربی کتاب *الفراسته* (Φυσιολογικόν) که سده‌ها آن را به اشتباه به ارسطو نسبت می‌داده‌اند، به وسیله آنتونلا گرزتی<sup>۲</sup> با متن یونانی موجود مقابله شده و با مقدمه‌ای روشمند و محققانه درباره فراست/قیافه‌شناسی و فرهنگ‌نامه‌ای جامع از واژگان و مصطلحات این دانش (عربی یونانی - یونانی عربی) در ۱۹۹۹م در ونیز به چاپ رسیده است.

متن عربی این کتاب/رساله که با زیرنویس‌های آن پنجاه صفحه از این چاپ (در قطع وزیری) را در برمی‌گیرد، با این عبارت آغاز می‌گردد:

«قال حنين هذا ما بدأت به من ترجمة كتاب ارسطاطاليس الفيلسوف في الفراسته و توليت نقله من لغة اليونان الى لغة العرب. ثم ذكر من الفقه له من احد رجال زمانه وزاد في خطبه ثم قال:

قال ارسطاطاليس ان مما يستدل به دلالة شافية على ان الأفكار والعقول تابعة لحالات الأبدان وليست مفردة بانفسها عن حركات البدن ما نرى من تغيير الأحوال في السكر و في الأمراض و ذلك ان التغيير يظهر في الأفكار والعقول كثيراً من الاعراض الحادثة في البدن و يظهر ايضاً من امرهما ضد ذلك، اعني ان البدن يشارك النفس فيما يحدث عليهما من الأفتات كمثل العشق و الرعب و الاغتمام و الالتداذ. و مما يقدر الناظر له ان

1. Il Kitāb Aristātālīs al-Faylasūf Fī L-Firāsa”, Nella traduzione di Ḥunayn b. Iṣḥāq.

2. Antonella Ghersetti

یفهم به هذه الحال من كل واحد من النفس و البدن ضد الآخر من الاتصال حتى يكون كل واحد منهما للآخر شبيهاً في أكثر ما يحدث عليه من الأفات و يتبين ذلك بياناً أزيد حدوث ما يحدث على المجرى الطبيعي... (pp.3)

قال أرسطاطاليس و قد نجد أيضاً دلائل مأخوذة من صورة كل واحد من سائر الحيوان أى يستدل بها على حاله في نفسه العالم بأمر كل واحد من اصناف الحيوان، فيعرف بها راحة الخيل أحوال انفس الخيل و الصيادون أحوال انفس الكلاب. فان كان هذا حقاً، و هو حق، فقد يقدر الناظر في التفرس على علم الفراسة.

و قد تقدمنا قوم من اصحاب الفراسة فرأوا الوصول اليها بثلاثة انحاء و تفرد كل صنف منهم بواحد من تلك الثلاثة. و ذلك ان بعضهم قصد الفراسة من سائر اجناس الحيوان [و] وضعوا لكل واحد من تلك الاجناس صورة مفردة من البدن و عقلاً تابعاً لتلك الصورة من البدن، ثم انهم حكموا على من كان بدنه شبيهاً في صورة لصورة ذلك الجنس من الحيوان بانه في نفسه ايضاً شبيهاً بنفس ذلك الحيوان. و بعضهم سلك هذا المسلك و لكنه لم يرمه من جميع الحيوان لكنه رآه من هذا الجنس الواحد اغنى بعد ان قسموه الى امم مختلفة في المنظر و في المكيدة و في الخلق مثل القبط و الأتراك و الصقالبة فجعلوا لصيدهم الدلائل من امثال هذه الامم على كل واحد من الناس على المسلك الأول. و بعضهم قصد ما يظهر من الدلائل في الابدان لأى الأحوال من أحوال النفس [التي] تتبع [سها] مثل الدلائل التي تظهر في البدن التابعة لحال النفس عند الغضب و الدلائل التي تظهر في البدن التابعة لسائر الأحداث التي تحدث عن النفس فجعلوا الحكم من تلك الدلائل التي تحدث في حال من الأحوال على كل واحد من الناس بحسب ما يظهر فيه منها في جميع الأحوال (pp. 4-5) «.

حنين در ضمن ترجمه، خود مطالبی که با جمله « قال حنين » شروع می شود، به متن منسوب به ارسطو می افزاید و پس از پایان سخن خود، ترجمه متن را با جمله « قال

ارسطاطالیس» پی می‌گیرد؛ از این رو، عبارات متن اصلی و افزوده‌های حنین به هم در نمی‌آمیزد.

افزوده‌های حنین بر متن اصلی در جای جای کتاب آمده و حداقل یک و حداکثر چهار سطر (حدود سه صفحه) از متن را در برمی‌گیرد. حنین در این الحاقات به اقوال بقراط (ص ۶) و جالینوس (ص ۷) و کتاب‌های آنان استناد، و گاه عین الفاظ آنان را نقل می‌کند (ص ۷). در این الحاقات، حنین افزون بر افزودن توضیحاتی بر برخی از مطالب متن (ص ۱۴)، به نقد و رد آن‌ها نیز می‌پردازد (ص ۱۵).<sup>۱</sup>

ترجمه عربی کتاب *ارسطاطالیس* ... پس از طرح کلیات و مبانی راجع به فراست، با عناوین (سرفصل‌های کوتاهی) چون «دلایل الشجاع»، «دلایل الجبان»، «دلایل العُشاق»، «دلایل الحَقود» ... پیش می‌رود و با سرفصل‌هایی ناظر به ویژگی‌های جسمانی و ظاهری برخی از جانوران و انسان: «باب الانثی و الذکر»، «باب الاسد»، «باب النمر»، «باب الانسان» (ص ۳۳-۴۰)، به علم فراست بر پایه یکایک اعضاء و اجزای آن می‌پردازد: «فراسته الوجه»، «باب فراسته العين»، «باب فراسته الجبهه» ... «باب الاستدلال بمعرفة الجثث»، «باب الاستدلال بمعرفة الخُطی» (ص ۴۰-۵۰).

مقایسه این متن عربی کهن با متن عربی *رسالة فی الفراسة فخر رازی* (ص ۱۳۹) و ترجمه فارسی آن می‌تواند میزان اخذ و اقتباس و کاست و افزودهای مؤلفان و مترجمان مسلمان را، دست‌کم در یکی از دانش‌ها، آشکار سازد. از اعراب دوره جاهلی نیز اطلاعاتی درباره علم فراست و چیزهایی شبیه آن، مانند قیافه، ریافت و عیافت، در منابع دوره اسلامی نقل شده است. علم «قیافت» از نظر آنان «صناعتی» بود که به وسیله آن به احوال باطنی آدمی پی می‌بردند و آن را «قیافت البشر» می‌خواندند؛ زیرا صاحب این علم با نگاه بر «بشیره» (روی پوست بدن آدمی) و دیگر اعضاء، به ویژه پاها، به احوال افراد و انساب آن‌ها پی می‌برد (زیدان، ۴).

۱. برای اطلاع از مکتب ترجمه حنین ← مقاله «حنین بن اسحاق و مکتب ترجمه او»، همین شماره از مجله تاریخ علم، ص ۲۳-۴۵.

علم فراست در دوره اسلامی، از آثار و نوشته‌های یونانی و رومی در علم طب و سایر علوم نقل و اخذ شده است: برخی از نویسندگان مسلمان کتاب‌های مستقلی نوشتند و برخی دیگر چون رازی، کتاب ارسطو را تلخیص و با اضافاتی از خود نقل کردند؛ همچنین ابن‌سینا، ابن رشد، ابن عربی و جز اینان (همو، ص ۴-۵).

در منابع اسلامی از اقلیمون (سیماشناس یونانی سده دوم میلادی<sup>۱</sup>) به عنوان صاحب‌نظر در «علم فراست» نام برده‌اند که کتابی در باب خلقت و آوازه‌ها و شمایل نوشته بوده است (یعقوبی، ۱۱۹/۱؛ قفطی، ۹۱). در *الفهرست* نیز، ذیل ذکر نام کتاب‌هایی که درباره اختلاجات (پریدن پوست)، خال‌ها و... تألیف گردیده، از چند کتاب در باب فراست و «کلیمون»<sup>۲</sup> به عنوان مؤلف کتاب *الفراسته* یاد شده است (ابن ندیم، ۳۷۶). اقلیمون در منابع کهن اسلامی، به خطا معاصر بقراط شمرده شده است. وی مدعی بوده که از ظاهر اندام‌های اشخاص یا از چهره ایشان، به خلقیات آنان پی می‌برد و سخنی که در زمینه استنباط یکی از ویژگی‌های خلقی بقراط از تصویر او (با با دیدن خود او) به وی نسبت داده شده، بسیار شهرت یافته است (مولوی، ۶۰۷).

رسائل بسیاری در باب فراست نوشته شده، از جمله: *رسالة الفراسته* منسوب به ابن‌سینا؛ *الفراسته* از ابونصر فارابی؛ *رسالة فی الفراسته* از علی المصیری البحرانی؛ *رسالة فی الفراسته* که اصل عربی آن متعلق به فخرالدین رازی است و لطف الله هروی، در قرن هفتم ق آن را به فارسی ترجمه کرده است (← طهرانی، ۱۵۲/۱۶-۱۵۳)؛ *السیاسة فی علم الفراسته* اثر شمس‌الدین محمد بن ابی‌طالب انصاری (متوفی ۷۳۷ ق) که در سال ۱۸۸۲ م، در مصر چاپ شده است؛ و *البهجة الأنسیه فی الفراسته الانسانیة* از زین‌العابدین بن محمد العمری المرصفی؛ *مختصر فی علم الفراسته؛ الفراسته الرمل و علم الفراسته لأجل [لاهل؟] السیاسة*. علاوه بر این در آثاری نظیر: *المستطرف ابشیهی، سعود المطالع ابیاری، العقد الفرید ابن*

۱. برای اطلاع بیشتر ← مقاله «اقلیمون» تألیف محمد علی مولوی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۶۰۶/۹-۶۰۸.

۲. در ترجمه فارسی *الفهرست* «کلیمون» به صورت «فلیمون» ضبط شده (ص ۵۵۷) که احتمالاً خطای کاتبان است.

عبد ربّه، الکشکول بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی، *حیاء الحیوان* کمال‌الدین محمد بن موسی‌الدمیری و *کشف‌الظنون* حاجی خلیفه نیز چکیده‌هایی درباره علم فراست یافت می‌شود (← زیدان، ۵)؛ فن پنجم از مقاله چهارم *نفایس‌الفنون* نیز درباره علم فراست است (املی، ۱۷۰-۱۷۳)؛ جرجانی پزشک مشهور هم گفتار دوم کتابش *ذخیره خوارزمشاهی* را به شناخت مزاج و یا به عبارتی «فراست‌المزاج» اختصاص داده و آن‌ها را در چهار دسته: گرم، سرد، خشک و تر بررسی و کیفیات و خصایص هر یک از آن‌ها را بازگو کرده است (← ص ۱۱-۲۴).

آنچه ذکر شد، به معنای استقصای کامل کتب مربوط به فراست نیست، بلکه در واقع بخشی از کتاب‌ها و رساله‌هایی است که در این موضوع تألیف شده است.

طاش‌کپری‌زاده (*مفتاح‌السعادة*، ۵۲۵) و حاجی‌خلیفه (*کشف‌الظنون*، ۳۲/۱؛ ۲۲۹/۲) در طبقه‌بندی علوم، علم فراست را از فروع علم طبیعی دانسته‌اند. اما دکتر نصر، از محققان معاصر، علم الفراست را یکی از اقسام علوم خفیه دانسته که پیوسته در میان توده مردم رواج داشته است (ص ۲۱۴).

برخی از علما و مفسران (طبرسی، جزء الخامس، ص ۴۴۳-۴۴۴؛ طبری، جزء الرابع عشر، ص ۴۵-۴۷؛ طباطبائی، ۲۶۶/۱۲-۲۶۸) نیز، آیاتی از قرآن کریم را بر «فراست» انطباق داده و برای این دانش مبنایی الهی ارائه کرده‌اند، از جمله کلمه «متوسّمین»<sup>۱</sup> را در آیه «انّ فی ذلک لآیات للمتوسّمین»<sup>۲</sup>، همان مؤمنان با اخلاص، حکیمان و ربانیون می‌دانند که متفرّس به نور خدا و سواطع آن شده و بدان وسیله می‌توانند معانی و حقایق را دریابند و چون متأثر از اخلاق الهی‌اند، به پایه‌ای از کمالات رسیده‌اند که خبر از خُلق دهند و با نگاه کردن به سیمای آنان، خُلق ایشان را بازگویند (← قشیری، ۳۶۶ و ۳۶۹).

در روایتی از پیامبر (ص) آمده است: آن حضرت درباره معنی و تفسیر آیه «انّ فی

۱. کلمه «توسّم» به معنای تفرّس و منتقل شدن از ظاهر چیزی به حقیقت و باطن آن است (← طباطبائی، ۲۶۶/۱۲).

۲. حجر (۱۵): ۷۵.



ذلک لآیات للمتوسمین» پاسخ داده‌اند: منظور از متوسمان ائمه‌اند که به نور هدایت الهی اقتدا نموده و هدایت یافته‌اند، زیرا آنها از «فراست» برخوردارند<sup>۱</sup> (تمیمی، ۲۵/۱). به نقل از ابن عباس در تفسیر آیه گفته‌اند: متوسمان کسانی‌اند که فراست می‌دانند؛ زیرا «متوسم چون نشانی دریابد، از آنجا استدلال کند»، و قول خداوند در قرآن کریم «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»<sup>۲</sup> اشاره به این علم دارد (آملی، ۱۷۰).

همچنین در حدیث آمده است: «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله»: زنه‌ار از فراست مؤمن، که او به نور خدا می‌نگرد (طبرسی، جزء الخامس، ص ۴۴۴؛ طبری، ۴۶/۱۴؛ قشیری، ۳۶۶؛ آملی، ۱۷۰). بنابراین، علم فراست از ویژگی‌های اهل ایمان و تقوی است. آن‌ها با نور هدایت الهی، معنی و حقیقت جهان را با تیزبینی و زیرکی خاص خود درمی‌یابند (دیلمی، ۱۳۱/۱).

بعضی از عرفا و علمای اخلاق نیز در اثبات درستی علم فراست و چگونگی آن و منحصر بودن آن به عده‌ای خاص، مطالبی نوشته‌اند و در آثار خود به برخی از آیات قرآن و احادیث استناد جسته‌اند. از این دسته، می‌توان به ابوالقاسم قشیری اشاره کرد که باب سی و پنجم رساله معروف خود را به علم فراست اختصاص داده است (ص ۳۶۶-۳۸۸). به نظر می‌رسد وی دانستن این علم را برای متصوفان لازم می‌دانسته؛ زیرا بانی مستقل بدان اختصاص داده است. البته قشیری با دیدگاهی متفاوت به علم فراست نگریسته و از بررسی نشانه‌های ظاهری تن آدمی که دیگران به آن پرداخته‌اند، فراتر رفته است. وی با اشاره به این که این علم از سوی خداوند تنها به بعضی از مؤمنان عنایت می‌شود، به نقل از یکی از بزرگان صوفیه می‌نویسد: «هر که به نور فراست نگیرد، به نور حق نگریسته باشد و مادام عملش از حق بود و او را سهو و غفلت نباشد، بلکه حکم حق بود که زبان بنده را بدان گویا کند و آنچه گفت به نور حق نگیرد، یعنی به

---

۱. «و روينا عنه (ص) أنه سئل عن قوله الله عز و جل (إن في ذلك لآيات للمتوسمين)، قال هم الأئمة ينظرون بنور الله فاتقوا فراستهم فيكم». مؤلف الميزان في تفسير القرآن، روایاتی را که در این معنا آمده، بسیار می‌داند و معتقد است، معنایش این نیست که آیه در حق امامان اهل بیت نازل شده باشد (طباطبائی، ۲۶۸/۱۲).

۲. بقره (۲): ۲۷۳.

نوری که حق تعالی او را بدان مخصوص کرده باشد. فراست روشنائی بود که در دل‌ها بدرخشد و معرفتی بود اندر اسرار، او را از غیبی به غیب همی برد تا چیزها ببیند از آنجا که حق تعالی بدو نماید تا از ضمیر خلق سخن بگوید.<sup>۱</sup> (قشیری، ۳۶۷)؛ اما شرط کسب این تیزبینی آن است که چشم خود از حرام و تن خود از شهوات بازدارد و باطنش را آباد سازد، و این مراقبت را به پیروی از سنت به خوردن حلال تداوم بخشد، تا این فراست دچار خلل نگردد (همو، ۳۷۱).

فضولی بغدادی<sup>۱</sup> (متصوفه قرن نهم ق) نیز، چهار صفحه پایانی از کتاب عشق و روح را، به کیفه‌شناسی اختصاص داده و اخلاق و مشخصات افراد را در قالب شعر، وصف نموده است.

از مجموع آنچه در کتب حدیث و لغت و دیگر منابع اسلامی در باب فراست و تعبیر و تفسیرهای مختلف آن آمده<sup>۲</sup>، می‌توان دریافت که این علم از انوار خفیه الهی است که به گروه خاصی از بندگان نظیر: انبیاء، اولیاء و صلحا اعطا شده است (← طریحی، ۹۱/۴؛ ابن منظور، ذیل واژه) تا بتوانند از هیأت و مزاج و توابع آن، اخلاق انسان را دریابند و از صورت پی به سیرت ببرند.

علم فراست، در قرون وسطی رواج بیشتری یافت و علاقمندان و مطلقان به این علم، آن را کم‌کم با سحر و جادو در هم آمیختند، چندان که از مقوله خرافات گردید؛ اما با ظهور تمدن نوین، این دانش جامعه جدیدی بر تن کرد و مورد بررسی دانشمندان قرار گرفت (زیدان، ۵).

لاواتر<sup>۳</sup> (۱۷۴۱-۱۸۰۱م) نخستین کسی است که معلومات و تجربیات پیشینیان در این علم را جمع‌آوری کرد و مطالعات شخصی خود را بر آن‌ها افزود و به این طریق «علم فراست» بار دیگر مطرح گردید و بعدها افرادی در فرانسه، انگلستان، آلمان و

۱. محمد بن سلیمان فضولی بغدادی از متصوفه قرن نهم، در کتاب «عشق و روح» اشاره به علم فراست کرده است (نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره D/409).

۲. برای اطلاع بیشتر ← مفید، ۹۶/۱؛ کراچی، ۲۵۳/۱؛ شهرآشوب، ۱۸۰/۲؛ دیلمی، ۱۳۱/۱؛ مجلسی، ۲۹۵/۳۸ و ۳۷۹/۶۴؛ محدث نوری، ۱۵۷/۱۳.

ایتالیا، با مطالعات و تجربیات خود موفق شدند از این اطلاعات و مشاهدات کم و بیش صحیحی که لاوتر گردآورده بود، روش و اصول قابل قبولی استخراج کنند (بو، ۶؛ زیدان، ۶). یکی از آثار در خور توجه در این زمینه، کتابی نوشته سموئیل ولس<sup>۱</sup> نویسنده انگلیسی است که در ۱۸۶۶ م در نیویورک به چاپ رسیده است (زیدان، ۶).

علم فراست دارای رشته‌ها و شاخه‌های فراوانی چون: فراست سر، فراست چهره، فراست کف دست، فراست طرز راه رفتن، فراست دست‌خط، فراست مطابقت چهره افراد با حیوانات و جز این‌ها است. با آن که دانشمندان علم فراست جدید (دانش قیافه‌شناسی) می‌کوشند تا مشاهدات تجربی محض خود را با نظریات علمی انطباق دهند و قوانینی کلی بیابند؛ اما همچنان مواردی استثنائی وجود دارد و صدور یک حکم قاطع و یا ترسیم تصویری روشن از درون اشخاص به اعتبار صورت ظاهر آن‌ها، پیوسته ممکن نیست، چنان که مولوی گوید:

دیر باید تا که سر آدمی آشکارا گردد از بیش و کمی  
زیر دیوار بدن گنج است یا خانهٔ مارست و مور و اژدها

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۸۵)

آنچه به عنوان «ترجمه‌ای کهن از رسالهٔ فراست فخر رازی» پیش روی شماست، از جمله آثار بر جای مانده در «دانش فراست» است. فخر الدین رازی جز این رساله، در *جامع العلوم* (کتاب الستینی) نیز از دانش فراست یاد کرده و باب بیست و ششم این کتاب را به آن اختصاص داده است (ص ۲۶۸-۲۷۲).

متن این ترجمهٔ کهن به همت دکتر سید حسین رضوی برقی از روی تنها نسخهٔ موجود آن در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (شمارهٔ ۲۰۹۶)<sup>۲</sup> استنساخ و بر اساس نسخه‌ای از متن عربی آن (موجود در همان کتابخانه به شمارهٔ ۴۰۰۱)<sup>۳</sup> تصحیح شده، و بار دیگر توسط دو تن<sup>۴</sup> از دانشجویان دکتری «تاریخ تمدن و ملل اسلامی» با اصل

#### 1. Samuel wells

۲. ← تصویر صفحهٔ اول و آخر نسخهٔ فارسی در صفحهٔ ۱۹۷ و ۱۹۸.

۳. ← تصویر صفحهٔ اول و آخر نسخهٔ عربی در صفحهٔ ۱۹۹ و ۲۰۰.

۴. خانم مریم معینی‌نیا، دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی (واحد علوم و تحقیقات) و آقای معصومعلی پنجه دانشجوی دکتری دانشگاه تهران، زیر نظر و با مقابله و بازنگری استاد هادی عالم‌زاده.

نسخه و متن عربی آن مقابله و همراه با پانوشتهایی مشتمل بر نسخه بدلها و پاره‌ای توضیحات در همین شماره از مجله به چاپ رسیده است.

### منابع

- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، *نفایس الفنون* (چاپ سنگی)، بی‌جا، ۱۳۱۶ ق.  
ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، (متن عربی) تجدد، چ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱.  
ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بی‌نا، بی‌تا.  
بو، فرانسیس، *قیافه‌شناسی*، ترجمه مهرداد رهسپار، تهران، سازمان کتاب‌های جیبی، چ ۱، ۱۳۴۱ ش.  
تمیمی، نعمان بن محمد، *دعائم الاسلام*، مصر، دار المعارف، چ ۲، بی‌تا.  
جرجانی، اسماعیل، *ذخیره خوارزمشاهی*، تهران، فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران، چ ۱، ۱۳۸۰.  
حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدا...، *کشف الظنون*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۹م.  
دشتستانی، علی، *قیافه‌شناسی*، تهران، اقبال، چ ۱، ۱۳۵۰.  
دیلمی، حسن بن ابی الحسن، *ارشاد القلوب*، بی‌جا، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.  
رازی، ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی، *المنصوری فی الطب*، به کوشش ح. ب. الصدیقی، کویت، منشورات معهد المخطوطات العربیه، ۱۹۸۷م.  
رازی، فخر الدین ابو عبدالله بن عمر، *جامع العلوم*، تصحیح سید علی آل داود، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲.  
زیدان، جرجی، *علم الفراسة الحدیث*، مصر، مطبعه الهلال، چ ۴، ۱۹۲۳م.  
شهرآشوب، محمد، *المناقب آل ابی طالب (ع)* (۴ جلدی)، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.  
طاش کپری‌زاده، احمد بن مصطفی، *مفتاح السعادة و مصباح السیادة فی موضوعات العلوم*، اشراف و مراجعه د. رفیق العجم، تحقیق د. علی دحروج، بیروت، مکتبه لبنان، طبعه الاولى، ۱۹۹۸م.  
طبرسی، فضل بن الحسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح و تحشیه سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ اول، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.  
طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، *جامع البیان عن تأویل القرآن*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.  
طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، بی‌جا، بی‌تا.  
طهرانی، آقابرگ، *الذریعه*، بیروت، دارالاضواء، چ ۳، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.  
فضولی بغدادی، محمد بن سلیمان، *عشق و روح*، نسخه خطی شماره D/409، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

- قشیری، ابوالقاسم، رساله قشیریه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۶۱.
- قفطی، جمال‌الدین، تاریخ الحکماء، بغداد، مکتبه الامثنی.
- کراجکی، ابوالفضل، کنزالفوائد، انتشارات دارالذخایر، قم، ۱۳۴۱ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفا، بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ق.
- محدث نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل‌البتیت، قم، ۱۴۰۸ق.
- مفید، محمد بن نعمان، المسائل العکبریة، چاپ کنگره شیخ مفید، بی‌جا، ۱۴۱۳ق.
- مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی (بر اساس نسخه قونیه)، تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۱، ۱۳۷۵.
- مولوی، محمدعلی، «افلیمون»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۶۰۶-۶۰۸، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۶۹.
- نصر، حسین، علم در اسلام، به کوشش احمد آرام، تهران، سروش، ۱۳۶۶.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضع)، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار بیروت، بی‌تا.

Ghersetti, Antonella, “ Il Kitāb Aristāṭalīs al-Faylasūf Fī L-Firāsa”, Nella traduzione di Ḥḡnayn b. Ishāq, Roma, Venezia/Quarto d’Altino-Dicembre 1999.